



بررسی هم‌معنایی در واژگان نهج البلاغه بر مبنای نظریه پیوستار هم‌معنایی لاینز

علی اصغر امدادی^{۱*}

ابراهیم بدخشان^۲

مسعود دهقان^۳

مقاله پژوهشی

چکیده

هم‌معنایی یک پدیده مشترک در میان تمامی زبان‌های مختلف است. زبان‌شناسان دنیا نظرات گوناگونی درباره آن داشته‌اند. از این‌رو، ابتدا دیدگاه زبان‌شناسان در این خصوص بررسی و سپس درباره گستره آن در نهج البلاغه بحث می‌شود. پدیده هم‌معنایی موافقان و مخالفانی دارد که هر کدام دلایل خاص خود را مطرح می‌کنند و سبب پیدایش این اختلاف، نبودن تعریفی جامع و مانع از هم‌معنایی بوده است. موافقین بر این باورند که در نهج البلاغه برای یک واژه انبوهی از کلمات مترادف وجود دارد که باعث غنا و وسعت زبان گردیده است و بر همین اساس، کثرت مترادفات را باعث آهنگین شدن نثر عربی دانسته‌اند. مخالفین وجود مترادف، صرف نظر از طبیعت و سرشت واژه، بر این باورند که هیچ دو کلمه‌ای را در نهج البلاغه نمی‌توان یافت که از نظر معنی کاملاً یکسان باشند؛ چون آن را حکیمانه نمی‌دانند، بلکه به دنبال شناسایی تفاوت‌های دقیق و عمیق میان ارتباط کلمات هستند. در این نوشتار، نگارندگان با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از نظریه لاینز مبنی بر نظریه پیوستار هم‌معنایی، معانی مختلف چهارده واژه مترادف در نهج البلاغه را استخراج و مورد تحلیل و بررسی قرار داده‌اند. شایان ذکر است که گزینش محدود واژگان تنها به دلیل محدودیت حجم مقاله بوده است. نتایج نشان داد که بر اساس نظریه لاینز مبنی بر نظریه پیوستار هم‌معنایی، واژه‌ها نمی‌توانند به‌طور قطعی در بافت‌های مختلف جایگزین هم گردند و از این‌رو، وی هم‌معنایی را پدیده‌ای نادر در زبان می‌داند.

کلیدواژه‌ها: نهج البلاغه، سیاق، هم‌معنایی، تحلیل مؤلفه‌ای، پیوستار هم‌معنایی.

✉ emdadi.mehr@yahoo.com

۱- دانشجوی دکترای زبان‌شناسی، گروه زبان‌شناسی، واحد کرمانشاه دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران*

✉ badakhshane@gmail.com

۲- دانشیار و عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات انگلیسی و زبان‌شناسی، دانشکده زبان و ادبیات، دانشگاه کردستان

✉ dehghan_m85@yahoo.com

۳- دانشیار و عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات انگلیسی و زبان‌شناسی، دانشکده زبان و ادبیات، دانشگاه کردستان

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۷

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22084/RJHLL.2021.23857.2123

۱- مقدمه

پدیدهٔ مترادف یا هم‌معنایی از پدیده‌های مهم علم معنائشناسی به‌شمار می‌آید. هم‌معنایی یکی از شناخته شده‌ترین روابط مفهومی است که از دیرباز مورد بحث دستورنویسان در ادوار مختلف قرار گرفته است. مترادف در لغت به معنای تتابع است و آن به معنای آمدن چیزی است پس از چیز دیگر (ابن منظور، ۱۱۴۹هـ.ق: ۱۱۷). پالمر در زبانشناسی هم‌معنایی را به معنای یکسانی معنا نامیده است. معمولاً به هنگام تعریف هم‌معنایی چنین گفته می‌شود که اگر دو واژه هم‌معنا به جای یکدیگر به کار روند، در معنی زنجیرهٔ گفتار تغییری حاصل نمی‌آید (صفوی، ۱۳۸۹: ۱۰۶).

اولمان می‌گوید: «مترادفات کلمات هم‌معنایی را گویند که در هر عبارتی، قابل تبادل و جایگزینی می‌باشند» (به نقل از المنجد، ۳۴۷ هـ.ق: ۳۵).

در هر زبانی، قاعدهٔ کلی این است که هر واژه برای یک معنی می‌باشد. به عبارت دیگر، در ازای یک معنا باید فقط یک معنا وجود داشته باشد. اما گاهی شرایطی در زبان به وجود می‌آید که به دلالت واژه‌های متعدد منجر می‌شود. زبانشناس بزرگ اسلام، سیبویه، در این باره به پدیدهٔ مترادف در کلام اشاره نموده و رابطهٔ الفاظ با معانی را مشخص کرده است: «گاهی در کلام عرب، اختلاف دو لفظ در دو معنا (مانند «جلس» و «کتب») و گاه اختلاف دو لفظ در معنای واحد است (مانند «سیف» و «صارم») (سیبویه، ۷۸۰ م: ۸-۷) و گاه اتفاق در چند معناست، مانند لفظ «عین» در معانی مختلف.

با تحقیق در هر زبان می‌توان گفت هر لفظ حقیقتاً تنها یک معنا دارد و اگر یک لفظ دارای چندین معنا است، باید دلیل آن را در سیر تحولات تاریخی یا موارد دیگر جستجو کرد؛ زیرا یک لفظ در طول حیات خود و کاربرد آن نزد افراد یک زبان تغییرهای گوناگون در معنای خود داشته است و این تغییرها، معانی مختلفی برای یک لفظ تولید می‌کند (مظفر، ۱۳۶۵: ۲۰، المنجد، ۳۴۷ هـ.ق: ۷۸-۷۹؛ بنت الشاطی، ۱۹۲۹ م: ۲۲۱).

اگر کلمات هم‌معنا کاملاً قابل جایگزینی و تبادل باشند و هیچ‌گونه تفاوتی در کاربرد هر یک از آن‌ها وجود نداشته باشد، رابطهٔ بین آن‌ها به‌عنوان «هم‌معنایی تام»^۱ خوانده می‌شود.

اگر قرار باشد که دو واژه در تمامی معانی یکسان باشند، در این صورت صرفاً یکی از آن‌ها می‌تواند جایگاه خود را در شبکهٔ روابط واژگانی اشغال کند و دیگری ارزش خود را از دست داده و به تدریج کنار گذاشته می‌شود که این پدیده را هم‌معنایی کامل^۲ می‌نامند. از سوی دیگر، برخی از زبانشناسان وجود شباهت معنایی بین واژگان را عامل ایجاد هم‌معنایی می‌دانند. در این مفهوم، بسیاری از عبارات یا واژه‌هایی را که در فرهنگ نامه‌های مترادف‌ها فهرست شده‌اند، می‌توان هم‌معنایی نسبی^۳ دانست. همچنین، زبان‌شناسان معاصر عموماً قائل به آنند که نمی‌توان دو کلمهٔ مترادف از همهٔ جهات یکی باشند و دلیلی وجود ندارد که دو کلمه همراه هم وجود داشته باشند (مختار عمر، ۱۹۸۶: ۲۲۵).

1. Complete Synonymy
2. complete synonymy
3. near synonymy

۱-۱- بیان مسئله

هم‌معنایی یا مترادف^۱ یکی از شناخته‌ترین روابط معنایی است که از دیر باز مورد بحث و بررسی دستور نویسندگان ادوار مختلف قرار گرفته است. فرهنگ‌نویسان نیز معمولاً سعی دارند با نشان دادن معنی یک واژه، واژه دیگری را ذکر کنند که به نظر هم‌معنی می‌نمایند. برای نمونه، گیتی / جهان / دنیا یا جوان / برنا را می‌توان از آن جمله دانست.

اگر دو واژه هم‌معنا به جای یکدیگر به کار روند، به نحوی که در معنی زنجیره‌گفتاری تغییری حاصل نیاید، این پدیده را هم‌معنایی می‌گویند. باید توجه داشت که در هیچ زبانی، هم‌معنایی مطلق وجود ندارد؛ یعنی هیچ دو واژه‌ای را نمی‌توان یافت که در تمامی جملات زبان بتوانند به جای یکدیگر به کار روند و تغییری در معنی آن زنجیره پدید نیآورند (صفوی، ۱۳۹۰: ۱۰۶).

امکان وجود هم‌معنایی میان واحدهای زبان مورد تردید است. وجود دو واحد هم‌ارزش در یک نظام امکان پذیر نیست؛ زیرا حضور واحدی تازه در چنین نظامی یا باعث حذف واحد هم‌ارزش قدیمی‌تر می‌گردد یا تغییری را در ارزش واحد قدیمی‌تر موجب می‌گردد. حداقل این تغییر را می‌توان در بار عاطفی دانست. انتخاب واژه «شهرداری» به جای «عدلیه» و... از این قبیل است.

اهمیت موضوع هم‌معنایی همیشه بحث‌انگیز بوده است. برخی از شارحان نهج البلاغه همچون راوندی، کیزری بیهقی، هاشمی خوبی و ابن میثم معتقدند که فرآیند هم‌معنایی در نهج البلاغه به صورت مطلق وجود ندارد، بلکه تفاوت‌هایی نیز میان واژگان به ظاهر مترادف در نظر گرفته‌اند و بر این باورند که می‌توان آن را هم‌معنایی نسبی دانست (راوندی، ۱۴۰۹ هـ.ق: ۲۰۲، کیزری بیهقی، ۱۴۱۶ هـ.ق: ۹۳-۸۹، هاشمی خوبی، ۱۳۲۴ هـ.ق: ۱۱، ابن میثم، ۶۷۹ هـ.ق: ۲۵۳).

بعضی دیگر از شارحان نهج البلاغه مانند جرجانی، ظهیرالدین بیهقی، ابن ابی الحدید و ابن میثم بحرانی بر این باورند که پدیده هم‌معنایی در واژگان نهج البلاغه عبارت است از اتحاد دو یا چند واژه در معنا به طور مطلق اعم از معنای مراد و غیر آن. به عبارت دیگر، هم‌معنایی بر دو معنا اطلاق می‌شود: اول اتحاد در مصداق و دوم اتحاد در مفهوم (جرجانی، ۱۴۰۴ هـ.ق: ۸، ظهیرالدین بیهقی، ۵۶۵ هـ.ق: ۲۴۰، ابن ابی الحدید، ۶۵۶ هـ.ق: ۸۰، ابن میثم بحرانی، ۶۷۹ هـ.ق: ۱۳).

واژه‌های هم‌معنا معمولاً زمان کوتاه و محدودی دوام می‌آورند؛ زیرا حساری که از پیچیدگی و از رنگ‌های عاطفی بر گرد مدلول کلمات هم‌معنا کشیده می‌شود، به زودی فرو می‌ریزد و تفاوت معنایی دقیق که میان کلمات هم‌معنا وجود دارد، تدریجاً آشکار می‌گردد.

اولمان^۲ (۱۵۰:۴۴۸) بیان می‌دارد: «هر چند میان دو واژه هم‌معنا گاه تفاوت‌هایی دیده می‌شود، اما این مطلب نباید موجب شود که همچون دیگران پدیده هم‌معنایی را به کلی انکار کنیم».

1. synonymy
2. Ullman

به زعم پالم (۱۹۸۱: ۱۱۲)، هم‌معنایی واقعی در میان واژه‌ها وجود ندارد و هیچ دو واژه‌ای دقیقاً هم‌معنا نیستند.

شایان ذکر است که در این پژوهش داده‌های جمع‌آوری شده از میان برخی واژگان هم‌معنا در نهج البلاغه انتخاب شده‌اند و سپس نگارندگان به دلیل محدودیت در حجم مقاله به تحلیل و بررسی چهارده واژه هم‌معنا و پرکاربرد بر پایه نظری جان لاینز پرداخته‌اند.

بنابراین در رابطه با واژگان هم‌معنا در نهج البلاغه می‌توان به این نتیجه رسید که بر اساس نظریه لاینز مبنی بر نظریه پیوستار هم‌معنایی، واژه‌ها نمی‌توانند به‌طور قطعی در بافت‌های مختلف جایگزین هم گردند و از این‌رو، وی هم‌معنایی را پدیده‌ای نادر در زبان می‌داند. مثلاً واژه فقیر و مسکین به ظاهر هم‌معنا می‌باشند، اما به هنگام کاربرد در نهج البلاغه نمی‌توانند جایگزین همدیگر گردند. از عوامل مهم وقوف به معنای واژگان، عامل بافت و سیاق است. موضوع بافت و سیاق در پژوهش‌های نهج‌البلاغه اهمیت موضوع را نشان می‌دهد و به نظر می‌رسد در برخی از موارد، راه رسیدن به دلالت واژگان به معنای است. از این‌رو، این عامل در تبیین دقیق واژه‌های ظاهراً هم‌معنا، تأثیر به‌سزایی دارد.

۱-۲- پیشینه پژوهش

پژوهشگران در صدد جمع‌آوری اطلاعاتی در زمینه تحقیقات انجام گرفته پیرامون هم‌معنایی به‌طور کل و هم‌معنایی در واژگان نهج‌البلاغه به‌طور خاص می‌باشند. به این منظور، آثاری اعم از کتاب، مقاله و پایان‌نامه از پژوهشگران ایرانی و غیرایرانی جستجو گردیده و به‌طور خلاصه معرفی می‌گردد.

باطنی (۱۳۵۴) در کتاب «زبان و تفکر» بیان می‌دارد که یکی از روش‌هایی که برای آشکار ساختن اختلاف واژه‌های هم‌معنا مفید واقع می‌شود، به کار بردن آن‌ها به جای یکدیگر است، چنان‌که در مورد «پهن» و «وسیع» مشاهده می‌کنیم این مسأله صدق می‌کند. روش دیگر برای نشان دادن اختلاف هم‌معناها مقایسه آن‌ها با متضادشان است. مثلاً «خاموش» در تضاد با «گویا» می‌تواند با «ساکت» هم‌معنا باشد. چنان‌که می‌توان گفت «او ساکت بود» یا «او خاموش بود»، ولی وقتی «خاموش» در تضاد با «روشن» باشد، دیگر با «ساکت» هم‌معنا نیست و شاید با «تاریک» هم‌معنا باشد.

یوسفی (۱۳۷۹) در مقاله خود با عنوان «نگاهی اجمالی به هم‌معنایی و درجات آن در زبان» مطالعه هم‌معنایی را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین بخش‌های معناشناسی معرفی می‌نماید که در عین حال که از ارزش ویژه‌ای برخوردار است، دارای پیچیدگی‌های خاص نیز می‌باشد. این پیچیدگی ناشی از ماهیت آنهاست که انتزاعی بودن آن مانع از ارائه تعریف دقیق و واحدی از آن می‌گردد و همواره نمی‌توان به آسانی مرز قاطعی بین انحای درون‌زبانی و معنای برون‌زبانی قایل شد. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که معیار مناسب برای تعریف هم‌معنایی شباهت معنایی است، نه یکسانی معنا و قائل شدن به وجود شبکه ساختاری روابط واژگانی و تصور این امر که هر واژه جایگاه خاصی را در شبکه واژگانی اشغال می‌کند، بحث هم‌معنایی مطلق را منتفی

می‌کند و واژه‌های هم‌معنا در یک حوزه معنایی خاص دارای مؤلفه‌های مشترک و متفاوت منحصر به فرد می‌باشند.

یوسفی (۱۳۹۰) پژوهشی با عنوان «ترادف در نهج‌البلاغه» را به رشته تحریر درآورده است. وی به این نتیجه رسیده است که اکثر شارحان نهج‌البلاغه، تفاوت‌هایی میان الفاظ به ظاهر مترادف قائل شده‌اند و بیان داشته‌اند که وجود ترادف تام را در نهج‌البلاغه نمی‌پذیرند. شارحان نهج‌البلاغه بیان می‌دارند که الفاظ مترادف هر چند معنای نزدیکی دارند؛ اما فرقی‌هایی نیز بین آن‌ها وجود دارد؛ به گونه‌ای که نمی‌توان یکی را جایگزین دیگری کرد. بنابراین امام علی(ع) کلمات کاملاً مترادف را در کلام خود به کار نبرده‌اند؛ بلکه میان کلمات به ظاهر مترادفی که در کلام امام علی(ع) بسیار زیاد به کار رفته است، فرقی‌هایی دقیق وجود دارد. همین امر بیانگر حکمت خردمندانه آن حضرت در انتخاب واژگان نهج‌البلاغه می‌باشد.

یوسفی آملی، کمالجو و اطهری‌نیا (۱۳۹۲) به پژوهش در مورد «سبک‌شناسی لایه‌های آوایی و واژگان خطبه ۲۲۱ نهج‌البلاغه» پرداخته‌اند. در این پژوهش نگارندگان تلاش نموده‌اند به بررسی لایه‌های آوایی خطبه ۲۲۱ نهج‌البلاغه بپردازند و به این نتیجه رسیده‌اند که در لایه‌ی واژگانی، سبک واژگان به کار رفته و استفاده از واژگان هم‌معنا سبب برجسته شدن معنی شده است. در این پژوهش بیشتر لایه‌های آوایی مورد بررسی قرار گرفته است. اما پژوهش حاضر بیشتر لایه‌های واژگانی و استفاده از واژگان هم‌معنا در خطبه‌های نهج‌البلاغه را مورد بررسی قرار داده است.

سیفی (۱۳۹۳) پژوهشی را با عنوان «ترادف در نهج‌البلاغه» انجام داده است و به این نتیجه رسیده است که شارحان نهج‌البلاغه، وجود ترادف تام را نمی‌پذیرند. دیدگاه آن‌ها نسبت به الفاظ به ظاهر مترادف این است که این الفاظ، هرچند معنای نزدیکی دارند؛ اما تفاوت‌هایی بین آن‌ها وجود دارد و نمی‌توان یکی را با واژه مترادف خود جایگزین نمود. امام علی(ع) در کلام خود از ترادف تام استفاده نموده است. زیرا بین کلمات مترادفی که آن حضرت در کلام خود به کار برده‌اند، تفاوت وجود دارد. شکی نیست که شناخت تفاوت‌هایی دقیق میان الفاظ به ظاهر مترادف، باعث شناخت بهتر و دقیق‌تر کلام آن حضرت می‌شود.

چراغی‌وش، فلاحی اصل و حیدری (۱۳۹۴) پژوهش خود را با عنوان «بررسی معناشناختی واژگان متفرد حوزه‌ی معنایی طبیعت در بافت کلامی نهج‌البلاغه» به رشته تحریر درآورده‌اند. ایشان بعد از بررسی‌های معناشناختی واژگان متفرد نهج‌البلاغه در حوزه‌های معنایی طبیعت، مترادف‌هایی برای واژگان متفرد یافتند. سپس معنا و مفهوم این واژه‌ها چه مترادف و چه متفرد را استخراج نمودند و به این نتیجه رسیدند که لغات هم‌معنا با توجه به روابط معنایی بین آن، دارای بار معنایی متمایزی هستند که آن‌ها را با بافت کلامی خودشان در بالاترین حد هماهنگی قرار می‌دهد.

علائی رحمانی و غلامی نژاد (۱۳۹۵) در مقاله خود با عنوان «بررسی و استخراج معادل‌های واژگانی «توبه» در نهج‌البلاغه با استناد به فروق اللغات» بیان می‌دارند که می‌توان از بررسی واژگان هم‌معنا با یک واژه در بافت لطایف ادبی، معانی به کار رفته در کلام امام علی(ع) و کشف منظور ایشان از واژگان نهج‌البلاغه، بهره جست. ایشان در این مقاله به تحلیل مفهوم و واژه «توبه» در نهج‌البلاغه پرداخته‌اند و به تبیین

میدان معنایی این واژه و تفاوت‌های هر کدام از آن‌ها پرداخته‌اند. در این مقاله پژوهشگران تنها به تجزیه و تحلیل واژه «توبه» در نهج‌البلاغه پرداخته‌اند. حال آن‌که پژوهش حاضر واژه‌های هم‌معنای بیشتری را همراه با تفاوت‌هایشان با واژگان هم‌معنای آن‌ها ارائه نموده است.

فتحی مظفری، مسبوق و قایمی (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان «رهیافتی نو بر ترجمه‌های نهج‌البلاغه در پرتو تحلیل مؤلفه‌های معنایی واژگان» بیان می‌دارند که نظریه تحلیل مؤلفه‌ای می‌تواند در نقد و تحلیل برابر نهادهای واژگانی ترجمه‌های یک اثر مورد استفاده قرار گیرد. ایشان با بررسی عملکرد پنج ترجمه فارسی از واژگان انتخابی خطبه‌های نهج‌البلاغه بیان نمودند که در اکثر موارد، مترجمان با شناخت معنای لغوی واژگان مزبور، به ترجمه عبارت پرداخته‌اند. با این حال در برخی ترجمه‌ها، حفظ و انتقال مؤلفه‌های سازنده معنای یک واژه به زبان مبدأ به خوبی انجام نشده است و مترجمان با استفاده از انتخاب معادل‌های هسته‌ای به جای معادل‌های نشان‌دار، در القای بار معنایی خاص زبان مبدأ، خوب عمل نکرده‌اند.

مردانی و موسوی (۱۳۹۷) پژوهشی را با عنوان «روش واژه‌شناسی قطب‌الدین راوندی در شرح نهج‌البلاغه» انجام داده‌اند و با بررسی روش لغوی قطب‌الدین راوندی در شرح نهج‌البلاغه به این نتیجه رسیده‌اند که وی افزون بر بهره‌گیری از روش‌های گوناگونی همچون تاریخی، فقهی، ادبی و بلاغی به تفسیر و تبیین واژه‌های هم‌معنا در نهج‌البلاغه نیز عنایت ویژه‌ای داشته است؛ به گونه‌ای که شرح خود را بر اساس بنیان شرح لغوی استوار ساخته است. بر همین اساس، جهت دریافت معنا و منظور امیرالمؤمنین (ع) از واژگان نهج‌البلاغه، به گوهر و روح معنا، فروق اللغة، هم‌معنایی واژگان و بیان معنای مشترکات لفظی و گزینش بهترین عنایت داشته و از آن‌ها کمک گرفته است.

با توجه به موارد بیان شده در پیشینه پژوهش، برخی از پژوهشگران تنها یک واژه از نهج‌البلاغه را انتخاب نموده و به بررسی واژه‌های هم‌معنا با آن واژه پرداخته‌اند حال آن‌که پژوهش حاضر تعدادی از واژگان به ظاهر هم‌معنای نهج‌البلاغه را مورد بررسی قرار داده است و وجوه تمایز آن‌ها را بر اساس نظریه لاینز مبنی بر نظریه پیوستار هم‌معنایی بررسی و باز شمرده است. همچنین در برخی پژوهش‌ها، لایه‌های آوایی، خطبه‌ای خاص و نیز ترجمه‌های مختلف نهج‌البلاغه مورد بررسی قرار گرفته اما پژوهش حاضر لایه‌های واژگانی واژه‌های هم‌معنای نهج‌البلاغه را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است.

۱-۳- ضرورت و اهمیت پژوهش

هدف از این پژوهش بررسی و تحلیل هم‌معنایی نسبی و مطلق در واژگان نهج‌البلاغه می‌باشد و به نظر می‌رسد با انجام این تحقیق می‌توان به تبیین زبانشناختی هم‌معنایی در واژگان نهج‌البلاغه و بازنمایی علل خوانش‌های متفاوت و احتمالاً متضاد در حوزه معنایی واژگان نهج‌البلاغه دست یافت. ماهیت انجام این پژوهش کیفی به صورت توصیفی-تحلیلی بوده و داده‌ها از نهج‌البلاغه جمع‌آوری شده‌اند. شایان ذکر است که داده‌های جمع‌آوری شده از میان برخی واژگان کاربردی هم‌معنا در نهج‌البلاغه انتخاب شده‌اند و سپس نگارندگان به دلیل محدودیت در حجم مقاله به تحلیل و بررسی چهارده واژه هم‌معنا و پرکاربرد بر پایه

نظریهٔ جان لاینز پرداخته‌اند. در این راستا، بر اساس نظریهٔ لاینز مبنی بر نظریهٔ پیوستارهم‌معنایی، واژه‌ها نمی‌توانند به‌طور قطعی در بافت‌های مختلف جایگزین هم گردند و از این‌رو، وی هم‌معنایی را پدیده‌ای نادر در زبان می‌داند.

۲- بحث

نظریه‌های فراوانی در مورد هم‌معنایی وجود دارد. به این معنی که پدیدهٔ مترادف یا هم‌معنایی در میان زبان‌شناسان موافقان و مخالفانی دارد. برخی از طرفداران مترادف مفهوم آن را گسترش داده‌اند و وقوع آن را به هیچ شرط مقید نساخته‌اند و برخی دیگر وجود آن را به شرایطی مقید کرده‌اند تا کثرت وقوع آن را محدود سازند.

از آنجایی که در این مقاله موضوع هم‌معنایی بر اساس نظریهٔ جان لاینز مورد بررسی قرار می‌گیرد، نظریهٔ لاینز در مورد هم‌معنایی به اجمال بررسی می‌شود.

لاینز^۱ (از معنی‌شناسان معاصر، ۱۹۸۱: ۶۰) معتقد است الفاظی که یک معنی داشته باشند، هم‌معنی به حساب می‌آیند. دربارهٔ این تعریف، باید به دو نکته اشاره کرد. نخست این که بحث دربارهٔ هم‌معنایی صرفاً محدود به واژه‌ها نمی‌شود. این ویژگی‌ها را هم می‌توان در الفاظی بررسی کرد که به لحاظ واژگانی ساده‌اند، و هم به الفاظی تعمیم داد که به لحاظ واژگانی ترکیبی به حساب می‌آیند. دوم این که ملاک هم‌معنایی، یکسانی معنی است و نه شباهت معنایی (لاینز، ۱۹۸۱: ۹۱). وی اعتقاد دارد که اگر هم‌معنایی را به یکسانی معنایی تعبیر کنیم، به هم‌معنایی کامل اشاره کرده‌ایم، اگر و تنها اگر واژه‌های مورد نظر دارای معنی اجتماعی، بیانی و توصیفی یکسانی باشند. دو عبارت در صورتی دارای معنی توصیفی یکسانی هستند، اگر و تنها اگر قضیه‌های معنایی یکی از آن‌ها الزاماً مبین قضیه‌های همسان دیگری باشد و بر عکس. او بر این باور است که این نکتهٔ دوم باعث می‌شود تا تعریف هم‌معنایی با آنچه در فرهنگ‌های لغت دیده می‌شود و فرهنگ‌نویسان ملاک کار خود قرار می‌دهند، تفاوتی بارز داشته باشد. بسیاری از الفاظی که در فرهنگ‌های عادی یا تخصصی، از جمله فرهنگ معنایی راجت و سایر فرهنگ‌های لغت ویژهٔ واژه‌های مترادف و متضاد ثبت می‌شوند، همان‌هایی‌اند که باید هم‌معنی‌های تقریبی به حساب آیند؛ یعنی الفاظی که معنی‌شان تقریباً به هم شبیه است و نه این که معانی یکسانی داشته باشند (لاینز، ۱۹۸۱: ۹۲).

مسئلهٔ هم‌معنایی از دیدگاه‌های مختلفی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است، آن هم نه فقط از منظر معنی‌شناسی، بلکه در نوشته‌های تخصصی سبک‌شناسی، فنون بلاغت و نیز نقد ادبی. هدف اصلی لاینز در بررسی هم‌معنایی، تأکید بر اهمیت نظری قائل‌شدن تمایز میان انواع هم‌معنایی نسبی یا غیرمطلق، از یکدیگر و هم‌معنایی تقریبی است (همان، ۱۹۸۱: ۱۰۰).

باید به این نکته نیز توجه داشت که این هم‌معنایی تقریبی را با هم‌معنایی نسبی و انواع آن اشتباه نگیریم. هم‌معنایی نسبی به حوزه یکسانی معنی مربوط است، ولی به دلایل مختلف، از شرایطی برخوردار نیست که بشود کلاً در قالب هم‌معنایی مطلق امکان طرح بیابد. نمونه‌ای بارز از هم‌معنایی تقریبی را می‌شود در واژه‌های «dive» [= «شیرجه»] و «plunge» [= «پرش»] دید.

لاینز همچنین به بررسی هم‌معنایی مطلق می‌پردازد و به تمایزش با هم‌معنایی تقریبی اشاره می‌کند. افزون بر این سعی می‌کند جایگاه این نوع هم‌معنایی را در کلیت مفهوم هم‌معنایی معلوم نماید؛ یعنی مفهومی که هم شامل هم‌معنایی مطلق می‌شود و هم، هم‌معنایی نسبی را در بر می‌گیرد. باید به این نکته توجه داشت که در زبان‌های طبیعی و تا جایی که به روابط میان واژه‌ها مربوط می‌شود، هم‌معنایی مطلق بسیار نادر است. البته، این شرایط در مورد الفاظ ترکیبی چندان هم نادر نیست. ما تنها زمانی می‌توانیم دو لفظ را هم‌معنی مطلق بدانیم که سه شرط زیر برآورده شده باشند:

الف. تمامی معانی آن‌ها یکسان باشند.

ب. آن‌ها در تمامی بافت‌ها هم‌معنی باشند.

پ. آن‌ها به لحاظ معنایی معادل باشند؛ یعنی معنی یا معانی‌شان یکسان باشند، آن هم در تمامی ابعاد توصیفی و غیرتوصیفی معنی (همان، ۱۹۸۱: ۹۳).

اگرچه در نوشته‌های مختلف، برای معرفی هم‌معنایی مطلق به برخی از این شرایط اشاره شده است، اما به ندرت می‌شود مطلبی را یافت که مشخصاً به استقلال منطقی هم‌معنایی مطلق و هم‌معنایی نسبی پرداخته باشد و به این نکته نیز اشاره کند که تشخیص هم‌معنایی نسبی از هم‌معنایی تقریبی چندان هم کار ساده‌ای نیست.

به همین دلیل، لازم است بر دو نکته مورد تأکید وی اشاره نماییم. نخست این که نباید هم‌معنایی تقریبی را با هم‌معنایی نسبی اشتباه گرفت؛ و دوم اینکه فرض نکنیم، اگر در موردی، یکی از شرایط هم‌معنایی مطلق محقق نشد، لزوماً دو شرط دیگر هم امکان تحقق نخواهند یافت.

به اعتقاد لاینز، دو واژه در صورتی هم‌معنی هستند که دارای یک مفهوم باشند. مفهوم به نظام پیچیده‌ی روابطی که میان عناصر زبانی - معمولاً واژه‌ها - وجود دارد، مربوط می‌شود و در برگیرنده‌ی روابط درونی زبان است. در توصیف روابط مفهومی می‌توان چنین تصور کرد که در ساخت زبان معنی هر واژه با مجموعه‌ای از واژه‌ها مرتبط است. نحوه‌ی قرار گرفتن واژه‌ها در این شبکه‌ی معانی درون زبانی مفهوم هر واژه را به دست می‌دهد. شیوه‌ی عملکرد فرهنگ‌های لغات مترادف توصیف دیگر از هم‌معنایی را ارائه می‌دهد. در این فرهنگ‌ها، مجموعه‌ای از واژه‌ها و اصطلاحات که زیر یک مدخل واقع می‌شوند، هر یک با بخشی از معنی مدخل‌شان هم‌معنی هستند (همان، ۱۹۸۱: ۱۸۸).

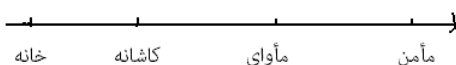
لاینز بحث دیگری را در رابطه با هم‌معنایی مطرح می‌کند و آن روابط مفهومی و بدیهیات معنی است. وی معتقد است که روابط مفهومی بر دو نوع‌اند؛ گروهی از آن‌ها تابع جایگزینی‌اند^۱ و گروهی ترکیبی‌اند^۲، یا به قول معروف و برحسب نگرش سوسور، تابع جانشینی^۳ و همنشینی‌اند^۴ روابط جایگزینی میان مفاهیم، همان‌هایی هستند که میان اعضای یک مقوله دستوری و با جایگزینی آن‌ها با یکدیگر امکان طرح می‌یابند. روابط ترکیبی نوعاً و نه ضرورتاً، میان واژه‌هایی برقرار است که از مقولات دستوری مختلف‌اند، مثلاً اسم‌ها و صفت‌ها، فعل‌ها، قیدها و غیره، که در ترکیب با یکدیگر، سازه‌های دستوری خوش‌ساخت را پدید می‌آورند. برای نمونه، نوعی رابطه جایگزینی میان اسامی «مجرد» و «پیردختر» می‌تواند در نظر گرفت، در حالی که رابطه میان «مرد» یا «زن» و «مجرد» را باید از نوع ترکیبی دانست.

واژه‌هایی که به لحاظ واژگانی، ترکیبی به حساب می‌آیند، مثلاً «مرد مجرد» یا «زن مجرد»، نه تنها به لحاظ دستوری خوش‌ساخت‌اند، بلکه بر حسب سازگاری^۵ مفهوم صفت «مجرد» با اسم‌های «مرد» و «زن»، از نظر باهم‌آیی نیز قابل قبول‌اند؛ یعنی می‌توانند در یک سازه در کنار هم به کار روند. به لحاظ شمی روشن است که بر مبنای این نمونه و نمونه‌های دیگر، لفظی که از نظر واژگانی و دستوری ساده‌تر باشد، می‌تواند از میان الفاظ ترکیبی، معادلی توصیفی داشته باشد. مثلاً «بره» می‌تواند معادل توصیفی «بچه گوسفند» به حساب آید.

نظریه پیوستارهم‌معنایی

لاینز معتقد است که یکی از راه‌های روشن ساختن مطلق روابط مفهومی میان واژه‌ها استفاده از تحلیل مؤلفه‌ای است. در نظر وی، همان‌طور که از عنوان این نظریه معلوم است، منظور از آن تحلیل مفهوم یک واژه بر حسب اجزای تشکیل‌دهنده‌اش است و اصطلاح دیگری که معادل تحلیل مؤلفه‌ای به کار می‌رود، تجزیه واژگانی^۶ است.

لاینز هم‌معنایی را مفهومی مدرج می‌داند و سلسله مراتبی بر آن قائل است. برای نمونه، برای واژه "a" می‌توان واژه‌های "b"، "c"، "d" را بر روی پیوستاری در نظر گرفت که به تدریج از "b" تا "d" از تشابهات معنایی‌شان با واژه "a" کاسته می‌شود. نمونه‌ای از چنین رابطه سلسله مراتبی هم‌معنایی در نمودار (۱) دیده می‌شود:



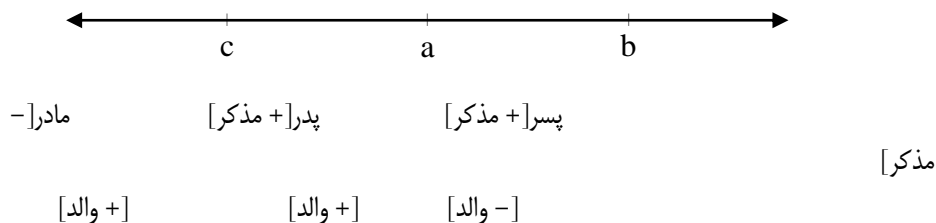
نمودار ۱: نمودار پیوستار هم‌معنایی واژه "خانه"

1. substitutational
2. combinatorial
3. paradigmatic
4. syntagmatic
5. congruity
6. lexical decomposition

در واژه‌های «کاشانه»، «مأوی» که احتمالاً با واژه «خانه» در یک پیوستار هم‌معنایی هستند. به تدریج از جایگاه "b" تا جایگاه "d" بار معنایی و سبکی دچار تحول می‌شود. از این‌رو، چنانچه واژه‌های "b" و "c" بر روی پیوستار معنایی از واژه "a" به یک فاصله باشند نیز نمی‌توان نتیجه گرفت که "b" و "c" هم‌معنی هستند یا از ارتباط مفهومی یکسان با واژه "a" برخوردارند.

بنابراین، براساس نظریه لاینز موسوم به نظریه پیوستار هم‌معنایی، واژه‌ها نمی‌توانند به‌طور قطعی در بافت‌های مختلف جایگزین هم گردند. از این‌رو، وی هم‌معنایی را پدیده‌ای نادر در زبان می‌داند.

نمونه‌ای از این دست روابط هم‌معنایی با استفاده از تحلیل مؤلفه‌ای در نمودار (۲) نشان داده شده است:



نمودار ۲: نمودار تحلیل مؤلفه‌ای معنایی

در این گونه روابط نسبی، هم‌معنایی یک بار واژه «a» با واژه «b» با توجه به مؤلفه‌های معنایی [+ مذکر] در یک الگوی مفهومی قرار می‌گیرد و هم‌معنای نسبی محسوب می‌گردد و بار دیگر واژه «a» با «c» با توجه به مؤلفه‌های معنایی [+ والد] در الگوی مفهومی دیگری قرار می‌گیرد.

با توجه به تحلیل مؤلفه‌ای می‌توان فرق بین هم‌معنا دانستن نسبی دو واژه یا عدم آن را به خوبی دریافت. وقتی گفته می‌شود که مفهوم یک واژه یا یکی از مفاهیم یک واژه تابع ترکیبی مؤلفه‌های مفهومی‌اش است، منظور این است که ارزش آن مفهوم اولاً بر حسب ارزش مؤلفه‌هایش و ثانیاً بر حسب تعریف عملیاتی تعیین می‌شود که این مؤلفه‌ها را با هم ترکیب می‌کند. مثلاً:

$$[- \text{بالغ}] \times [- \text{والد}] \times [+ \text{مذکر}] = \text{پسر}$$

$$[+ \text{بالغ}] \times [+ \text{والد}] \times [+ \text{مذکر}] = \text{پدر}$$

$$[+ \text{بالغ}] \times [+ \text{والد}] \times [- \text{مذکر}] = \text{مادر}$$

بنابراین، تحلیل مؤلفه‌ای روشی برای صوری‌سازی آن بخشی از مفهوم یک واژه تلقی می‌گردد که کانونی و پیش نمونه است و در این بخش خود با مفهوم واژه‌های دیگر سهیم است.

گونه دیگر هم‌معنایی هنگامی مورد توجه قرار می‌گیرد که هم‌معنایی یک واژه با توصیفی از آن واژه مدنظر باشد. توصیف معنی واژه در فرهنگ‌های لغت، به‌وسیله عبارت توصیف‌گری صورت می‌گیرد که آگاهانه یا ناآگاهانه از تحلیل مؤلفه‌های معنایی واژه حاصل می‌شود (لانیز، ۱۹۸۱: ۴۵۱).

حتی اگر بتوان عبارت توصیف‌گر را معادل معنایی واژه به‌شمار آورد، در آن صورت نیز چنین عبارت‌های توصیف‌گری غالباً در گفتار روزمره به‌کار می‌رود (لانیز، ۱۹۸۱: ۴۵۱). برای نمونه، اگر چه گروه واژگانی «اسب ماده» معادل معنایی واژه «مادیان» به‌شمار می‌رود، سخنگوی زبان از به‌کار بردن «اسب ماده» به جای «مادیان» احتراز می‌کند.

با توجه به این که به‌زعم لاینز معنی به سه نوع توصیفی، بیانی و اجتماعی تقسیم می‌شود و با اعتقاد به این که برخی از مدخل‌های واژگانی دارای ترکیبی از این معانی هستند، می‌توان ادعا کرد که وجود هم‌معنایی کامل در سطح واژگان زبان‌های طبیعی به تعبیر فوق بسیار نادر است و هم‌معنایی مطلق نیز تقریباً وجود ندارد و واژگان به ظاهر هم‌معنا از هم‌معنایی نسبی برخوردارند. لاینز هم‌معنایی نسبی را نتیجه رابطه شمول معنایی می‌داند که در هر رابطه‌ای شمول معنایی هر واژه معناشمول با بخشی از معنی واژه فراگیر هم‌معنی است.

بنابر آنچه گفته شد، از آنجایی که موضوع مورد بحث بررسی هم‌معنایی در واژگان نهج البلاغه است، به بحث در مورد وجود پدیده هم‌معنایی در واژگان نهج البلاغه با توجه به نظریه لاینز می‌پردازیم تا از این رهگذر به تحلیل و تبیین ساختار معنایی آن واژه‌ها پرداخته و به این نتیجه برسیم که آیا هم‌معنایی در واژگان نهج البلاغه هم‌معنایی نسبی است یا مطلق. به اقتضای مجال بحث، صرفاً به چهارده نمونه از داده‌های منتخب از نهج البلاغه اکتفا می‌نماییم.

ابلی و ابتلی

حضرت علی(ع) در خطبه ۱۳۲ نهج البلاغه می‌فرماید: «نَحْمَدُ عَلَى مَا أَخَذَ وَ أَعْطَى وَ عَلَى مَا ابْتَلَى وَ ابْتَلَى» (رضی، بی‌تا: خطبه ۱۳۲).

قطب‌الدین راوندی این خطبه را بیان می‌کند تا به تفاوت دو واژه به ظاهر هم‌معنای «ابلی» و «ابتلی» بپردازد. وی معتقد است واژه «ابلی» در خصوص اعطای نعمت‌ها و بخشش‌های الهی از قبیل کثرت و فراوانی مال و سلامتی و جوانی به‌کار می‌رود و واژه «ابتلی» در خصوص اعطاء و فرود بلاها، مشکلات و معضلات از جمله بیماری، فقر، پیری به‌کار برده می‌شود (راوندی، ۱۴۰۶: ۵۲/۲).

[+ سلامتی] × [+ جوانی] × [+ کثرت مال] × [+ بخشش الهی] × [+ نعمت] × [+ اعطاء] = ابلی
 [+ پیری] × [+ فقر] × [+ بیماری] × [+ مشکلات] × [+ بلا] × [+ اعطاء] = ابتلی

أَسْرٌ وَ نُصُوءُ الْأَدْبَرِ

خطبه ۲۹ نهج البلاغه بخشی از کلام امام علی(ع) در نکوهش کوفیانی است که در برابر هجوم لشگریان معاویه به سرزمین عین التمو، از جهاد و پیکار سرباز زده بودند و از امام(ع) حمایت نکرده بودند (مکارم شیرازی: ۱۳۹۰: ۴۱۸/۲).

«فَجَرَّجَرْتُمْ جَرَّجَرَهُ الْجَمَلِ الْأَسْرِّ وَ تَثَاقَلْتُمْ تَثَاقَلَ النَّصُوءِ الْأَدْبَرِ» (خطبه ۳۹).

حال به ترجمه‌های ارائه شده می‌پردازیم:

- جعفری: مانند شتر خسته و بیمار صدا در آوردید و مانند شتر لاغر و مجروح از حرکت باز ایستادید.
- دشتی: مانند شتری که از درد بنالد، فریاد سر دادید و یا همانند حیوانی که پشت آن زخم باشد حرکتی نمی‌کنید.
- شهیدی: همچون شتری که از درد سینه بنالد و زخم پشت او را از رفتن باز دارد، ناله در گلو شکستید و بر جای خویش نشستید.
- فیض‌الاسلام: ناله کردید مانند ناله شتر هنگامی که نافش درد می‌کند و مانند (راه رفتن) شتر بیماری که پشتش زخم است، سستی کردید.

[+ بیمار] × [+ خسته] × [+ درد ناف و سینه] × [+ رنجور] = الاسر
 [+ فرتوت] × [+ لاغر] × [+ کوهان زخمی] = النضو الأدبر

دُجْنَه، غَسَقٌ و سَحْمَه

حضرت علی(ع) در خطبه ۱۵۵ نهج‌البلاغه می‌فرماید: «فَهِيَ مُسَدِّلَةُ الْجُنُونِ بِالنَّهَارِ عَلَى أَحْدَاقِهَا وَ ... فَلَا يَرُدُّ أَبْصَارَهَا إِسْدَافُ ظُلْمَتِهِ وَ لَا تَمْتَنِعُ مِنَ الْمَضِيِّ فِيهِ لِعَسَقِ دُجْنَتِهِ» (خطبه ۱۵۵).

«پس خفاش در روز پلک‌های چشمش را بر هم می‌نهد... سیاهی شب مانع دیدن او نمی‌شود و در سیاهی شب از حرکت و جنب و جوش باز نمی‌ماند» (شیروانی، ۱۳۹۰: ۲۹۹).

«دُجْن» تیره و تاریک می‌باشد (مهیار، ۱۳۷۵: ۳۴/۱).

«غسق» تیره و تاریک می‌باشد. خواه شدید باشد خواه خفیف (قرشی بنایی، ۱۴۱۲: ۹۸/۶)

«دُجْن» به معنای تاریکی مطلق است. از این نظر با «غسق» تفاوت دارد.

«وَ مَخْرَجُ عُنُقِهِ كَالْأَبْرِيقِ وَ مَغْرَزُهَا إِلَى حَيْثُ بَطْنِهِ كَصَبِغِ الْوَسْمَةِ الْيَمَانِيَةِ أَوْ كَحَرِيرِهِ مُلْبَسَةً مِرَاءً ذَاتَ صِقَالٍ وَ كَأَنَّهُ مُتَلَفَعٌ بِمَعْجَرٍ أَسْحَمٍ» (خطبه ۱۶۵).

«و جای برآمدگی گردنش مانند گردن ابریق است و از گلوگاه تا روی شکمش مانند رنگ نیل یمنی لبریز است یا مانند پاره دیبایی است که آینه‌ای صاف و درخشان به روی آن نشانده باشند، گویا که طاووس خود را به چادر سیاهی پیچیده» (شیروانی، ۱۳۹۰: ۳۳۱).

سیاه پر کلاغی را «السَّحْمَه» می‌گویند و به‌طور کلی هر سیاهی را «اسحم» می‌گویند (مهیار، ۱۳۷۵: ۷۲/۱).

[+ تاریک مطلق] × [+ تیره] × [+ رنگ] = دُجْنَه

[- تاریک مطلق] × [+ خفیف] × [+ شدید] × [+ تاریک] × [+ تیره] × [+ رنگ] = غَسَقٌ

[+ تمام سیاهی‌ها] × [+ پر کلاغی] × [+ سیاه] × [+ رنگ] = سَحْمَه

رجوع و توبه و بوء

«رجوع» به معنای بازگشتی است و شامل هر نوع بازگشتی می‌باشد چه رجوع از عصیان و چه رجوع به طاعت و ... (مصطفوی، ۱۳۷۶: ۶۱/۴). حضرت علی(ع) در خطبه ۸۳ نهج البلاغه با استفاده از این واژه می‌فرماید: «... فَأَتَقُوا اللَّهَ تَقِيَةً مَنْ سَمِعَ وَخَشَعَ وَأَعْتَرَفَ فَأَعْتَرَفَ وَ... وَ رَاجَعَ فَتَابَ وَ...»
 «از خدا چونان کسی پروا کنید که سخن حق را شنید و فروتنی کرد، گناه کرد و اعتراف کرد و ... بازگشت و توبه کرد ...» (دشتی، ۱۳۸۲: ۹۴).

«توبه» بازگشت از عصیان همراه با پشیمانی است (مصطفوی، ۱۳۸۲: ۴/۶۱). «توبه» آن است که انسان به توفیق الهی به مقام غفاریت و رحمانیت حق تعالی پناه ببرد و دل خود را از گناه بشوید و بر ترک گناهان عزم نماید و جبران مافات کند و از دوری به نزدیکی باز آید (مصطفوی، همان: ۳۹۹/۱ - ۴۰۰). حضرت علی(ع) در خطبه ۵۵ درباره تعلق و سستی در جنگ با شامیان می‌فرماید: «... وَ إِن كَانَتْ تَبُوءُ بِأَثْمِهَا...»
 آن‌ها به سرکشی‌ها و گناهان رجوع می‌کنند (نواب لاهیجی، بی‌تا: ۶۴).
 «بوء» بازگشت به گناه است که باعث سقوط و زوال می‌گردد اما تفاوت آن با «توبه» این است که توبه بازگشت از گناه است که موجب صعود و کمال می‌گردد (شوشتری، ۱۳۷۶: ۲۷۵/۱۰؛ نقوی قاینی خراسانی، بی‌تا: ۱۶۵/۷).

[+ طاعت] × [+ عصیان] × [+ بازگشت] = رجوع
 [+ پشیمانی] × [+ کمال] × [+ جبران] × [- طاعت] × [+ عصیان] ×
 [+ بازگشت] = توبه
 [+ زوال] × [+ سقوط] × [+ گناه] × [+ بازگشت] = بوء

رواجف و زلازل

امام علی(ع) در فرازی از خطبه ۲۲۱ نهج البلاغه که درباره شرح حال رفتگان می‌باشد می‌فرماید: «وَلَا يَحْفَلُونَ بِالرَّوَاجِفِ وَلَا يَأْدُنُونَ لِلِقَوَاصِفِ غَيْبًا لَا يُنْتَظَرُونَ وَ شُهُودًا يَا يَحْضَرُونَ» و از زلزله‌ها اضطراب و نگرانی ندارند و به بانگ رعدهای سخت گوش نمی‌دهند، غایب و پنهان هستند که کسی منتظر بازگشت ایشان نیست و در ظاهر حاضرند (در گورند و جای دور نرفته‌اند)؛ ولی در مجالس حاضر نمی‌شوند. نزدیکترین واژه مترادف با «رواجف» واژه «زلزال» است؛ اما امام علی(ع) از واژه «رواجف» در این خطبه استفاده نموده است. اگر چه این دو واژه به معنای زلزله است، اما «رواجف» به معنای زلزله بزرگ و لرزش شدید است و زلزله روز قیامت به دلیل عظمت و بزرگی آن «رجفه» نامیده می‌شود (عسکری، همان: ۲۵۰).

[+ ترسناک] × [+ شدید] × [+ بزرگ] × [+ لرزش‌ها] = رواجف
 [- ترسناک] × [- شدید] × [+ بزرگ] × [+ لرزش‌ها] = زلازل

سأم و ملل

قطب‌الدین راوندی از شارحان نهج البلاغه به بیان تفاوت‌های موجود بین بعضی از واژه‌های به ظاهر هم‌معنا می‌پردازد. وی در تعبیر کلام امام علی(ع): «اللَّهُمَّ أَنْتَ قَدْ مَلَلْتَهُمْ وَ كَلَوْنِي وَ سَمَّوْنِي» می‌گوید: علت این که

حضرت در این خطبه دو واژه «سام» و «مَلَل» را با هم آورده، در حالی که هر دو به یک معنا هستند، این است که مراد از مَلَل، ضجر به واسطه سخن است و منظور از «سَام»، ضجر از عمل است؛ یا به این دلیل است که مَلَل عبارت است از ضجر آشکار و «سَام» عبارت است از ضجر پنهانی. بنابراین ملاله، عام‌تر از سَامه می‌باشد.

$$[+ \text{پنهان}] \times [+ \text{عملی}] \times [+ \text{ضجر}] = \text{سَام}$$

$$[+ \text{آشکار}] \times [+ \text{زبانی}] \times [+ \text{ضجر}] = \text{ملل}$$

شَفَان و هَفَافَه

در خطبه ۱۱۵ نهج‌البلاغه حضرت علی(ع) از درگاه خداوند متعال درخواست باران می‌کنند و خواهان ریزش بارانی مناسب بدون باد سرد می‌باشند:

«مِن بَرَكَاتِكَ الْوَاسِعَةِ وَ عَطَايَاكَ الْجَزِيلَةَ عَلَى بَرِيَّتِكَ الْمُرْمِلَةَ وَ وَحْشِكَ الْمُهْمَلَةَ وَ أَنْزِلْ سَمَاءً مُخْضِلَةً مِدْرَاراً هَاطِلَةً ... وَ لَا شَفَانَ ذِهَابُهَا فَإِنَّكَ تُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَ تَنْشُرُ رَحْمَتَكَ وَ أَنْتَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ»
 «خدا یا از برکات گسترده و عطای بی‌شمارت بر جنبندگان نیازمند و حیوانات وحشی رها شده در بیابان عنایتی فرما و بر ما بارانی درشت و مداوم فرست... و نه قطره‌های ریز همراه بادهای سرد، که همانا پس از نومی‌دی مردم باران می‌فرستی و رحمتت را بر همه می‌گسترانی، تویی یاور ما و ستوده در همه کارها» (شیروانی، ۱۳۹۰: ۲۲۱).

شَفَان به معنای باد سرد می‌باشد.

و در خطبه ۹۱ نهج‌البلاغه امام علی(ع) می‌فرماید:

«وَ مِنْهُمْ مَنْ قَدْ حَرَقَتْ أَقْدَامُهُمْ تَخُومَ الْأَرْضِ السُّفْلَى فَهِيَ كَرَايَاتٍ بِيضٍ قَدْ نَفَدَتْ فِي مَخَارِقِ الْهَوَاءِ وَ تَحْتَهَا رِيحٌ هَفَافَةٌ تَحْبِسُهَا عَلَى حَيْثُ أَنْتَهَتْ مِنَ الْحُدُودِ الْمُتَنَاهِيَةِ» (خطبه ۹۱).

«جمعی از آنان فرشتگانی هستند که گام‌هایشان در طبقات زیرین زمینی فرو رفته و همچون پرچم‌های سفید دل فضا را شکافته‌اند و در زیرشان بادی ملایم می‌وزد که آن‌ها را در آن حدود متناهی که پایان قرارگاهشان است که نگه داشته» (شیروانی، ۱۳۹۰: ۱۵۳).

هَفَافَه به معنای باد خوش و آرام است (مهیار، ۱۳۷۵: ۹۶۰)

هَفَافَه به معنای حرکت کننده سریع است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۴۸/۹).

$$[- \text{خوش}] \times [+ \text{سرد}] \times [+ \text{باد}] = \text{شَفَان}$$

$$[+ \text{سریع}] \times [+ \text{خوش}] \times [+ \text{آرام}] \times [+ \text{باد}] = \text{هَفَافَه}$$

علما و حکما

ظهیرالدین علی بن زید بیهقی از شارحان نهج‌البلاغه بر این باور است که علما کسانی هستند که علم دارند، اما تجربه ندارند و تیزهوش هم نیستند؛ اما حکما کسانی هستند که همه‌ی علوم انسانی را به همراه تجربه و تیزهوشی دارند.

$$[- \text{با تجربه}] \times [+ \text{عالم}] = \text{علما}$$

[+ تیزهوش] × [+ با تجربه] × [+ عالم] = حکما

فریضه و واجب

در تفاوت بین دو واژه هم‌معنای «فریضه» و «واجب»، قطب‌الدین راوندی خطبه (۱) نهج البلاغه را نمونه آورده است: «وَبَيْنَ مُثَبِّتٍ فِي الْكِتَابِ فَرِيضُهُ وَمَعْلُومٍ فِي السُّنَنِ نَسْخُهُ وَوَاجِبٍ فِي السُّنَنِ أَخْذُهُ» (رضی، بی‌تا: خطبه ۱).

و می‌فرماید بین این دو واژه تفاوت معنایی وجود دارد. واژه «فریضه» در امور شرعی کاربرد دارد در حالی که واژه «واجب» هم در امور عقلی می‌باشد و هم در امور شرعی (راوندی، ۱۴۰۶، ۹۰/۱) (عسکری، ۱۴۰۰: ۲۱۸).

[- عقلی] × [+ شرعی] × [+ تکلیف] = فریضه

[+ عقلی] × [+ شرعی] × [+ تکلیف] = واجب

فقیر و مسکین

در خطبه ۱۹۲ چنین می‌خوانیم: «مع ما فی الزَّكَاةِ مِنْ صَرَفِ ثَمَرَاتِ الْأَرْضِ وَغَيْرِ ذَلِكَ إِلَى أَهْلِ الْمَسْكِنَةِ وَ الْفَقْرِ»؛ آنچه در زکات است از دادن بهره‌های زمینی و جز آن به مستمندان و بیچارگان.

قطب‌الدین راوندی هم معنای بین این دو واژه را رد می‌کند و معتقد است فقیر کسی است که هیچ چیز ندارد؛ اما مسکین کسی است که چیزی دارد ولی آن چیز برای زندگی او کافی نیست (۶۱/۳).

علامه میرزا حبیب‌الله خویی بر این باور است که این دو واژه هم معنا نیستند، زیرا مسکین بدحال‌تر از فقیر است؛ مسکین محتاجی است که از دیگران کمک می‌خواهد. اما فقیر محتاجی است که از کسی کمک نمی‌گیرد (۳۸/۱۹).

ابو هلال عسکری بر این باور است که مسکین کسی است که اگر آنان در احوال او تأمل کند، دلش به حال او به رقت می‌آید (۱۴۵).

نورالدین جزائری معتقد است فقیر کسی است که از مردم گدایی نمی‌کند، اما مسکین در مانده‌تر از اوست و از مردم گدایی می‌کند (۱۸۸ و ۱۸۹).

مسکین کسی است که در هنگام نیاز ذلت بر او سوار می‌شود و مستحق کمک است (نجفی، ۱۳۹۲: ۳۱۵/۱۵، ۳۱۹).

[+ مستحق کمک] × [+ گدا] × [+ محتاج‌تر] × [+ داشتن ناکافی] = مسکین

[- گدا] × [+ محتاج] × [+ ندار] = فقیر

فلز و حجاره

امام علی (ع) در خطبه ۹۱ نهج البلاغه می‌فرماید: «وَأَوْ هَبَّ مَا تَنَفَّسَتْ عَنْهُ مَعَادِنُ الْجِبَالِ وَضَحَكَتْ عَنْهُ أَسْدَافُ الْبِحَارِ مِنْ فِلْزِ اللَّجَيْنِ وَالْعَقِيَانِ وَنُثَارَةِ الدَّرِّ وَحَصِيدِ الْمَرْجَانِ مَا أَثَّرَ ذَلِكَ فِي جَوْرِهِ» (خطبه ۹۱).

«اگر آنچه را که از معادن کوه‌ها بیرون می‌آید و صدف‌های دریاها به آن دهان می‌گشایند از نقره خالص و طلای ناب و در منثور و خوشه مرجان همه و همه را ببخشد در جود و سخای خداوند اثر نگذارد» (شیروانی،

۱۳۹۰: ۱۴۲). «فلز» به معنای سنگ است و گفته شده به جمیع معادن روی زمین از طلا و نقره و مس و شبیه آن فلز اطلاق می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۹۲/۵)

حجاره به معنای سنگ شمول معنایی کمتری دارد و معنای آن محدود می‌باشد.

[+ معدنی] × [+ نامحدود] × [+ سنگ] = فلز
 [- معدنی] × [+ محدود] × [+ سنگ] = حجاره

کائن و موجود

این دو واژه در کلام امام علی(ع) بسیار به کار برده شده است. از جمله در خطبه اول نهج البلاغه، امام علی(ع) می‌فرماید: «الذی لیس لصفته حد محدود و نعت موجود... کائن لا عن حدث و موجود لا عن عدم»؛ صفت‌های او تعریف نشدنی است و به وصف درنیامدنی است ... ؛ بوده و هست، از نیست به هستی در نیامده است.

ابن ابی الحدید معتقد است امیرالمؤمنین(ع) در این خطبه از باری تعالی در کلمه اول «کائن لا عن حدث» حدوث زمانی و در کلمه دوم «موجود لا عن عدم» حدوث ذاتی را نفی کرده است (۷۸/۱ و ۷۹). ابو هلال عسکری بر این باور است که موجود کسی است که تأثیرپذیر باشد. اما کائن به معنی موجود است و دلالت آن بر قدیم صحیح است.

[+ قدیم] × [- حدوث زمانی] = کائن
 [+ تأثیرپذیر] × [- حدوث ذاتی] = موجود

کنهور و رباب و هیدبه و سحاب

در خطبه ۹۱ نهج البلاغه حضرت علی(ع) می‌فرماید: «حتی اذا مخضت لجه المزن فيه والتمع برقه فی کفیه و لم ینم و میضه فی کنهور ربابه و متراکم سحابه أرسله سحاً متدارکاً قد أسف هیدبه تمریه الجنوب دررأها ضیبه» (خطبه ۹۱).

«تا وقتی که آب درون ابر سخت جنبید و در اطرافش رعد و برق بدرخشید؛ و درخشش آن در میان پاره‌های انبوه ابر خاموش نشد، خداوند آب باران زای متراکم و انبوه فرستاد. پس ابر به زمین نزدیک نشد و پیاپی باد جنوب آنان را حرکت داد تا قطره‌های درشت از درون آن بیرون آمد» (شیروانی، ۱۳۹۰: ۱۵۷).

کنهور قطعه‌ای از ابر است که متراکم و انبوه و انباشته می‌باشد (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۵۴/۵-۱۵۳).

به ابر سفید «رباب» گفته می‌شود و همچنین رباب ابری است که گویی آن را جدا از ابر می‌بینی و گاهی سفید و یا سیاه دیده می‌شود و گفته می‌شود قسمتی از آن بر قسمت دیگرش سوار شده است (طریحی، ۱۴۱۴: ۶۶/۲). ولی "هدیبه" ابری است که بسیار نزدیک زمین است و بارش از آن مانند رشته نخ به نظر می‌آید (مهیار، ۱۳۷۵: ۱/۹۶۸).

«سحاب» ابری است که باد آن را می‌کشاند و یا هنگام گذشتن کشیده می‌شود.

[+ انباشه] × [+ متراکم] × [+ بزرگ] = کنهور
 [- متحرک با باد] × [+ کشیده شده] = سحاب

[+ بی بارون] × [+ سفید و سیاه] × [+ انباشته] = رباب
 [+ بارش مداوم] × [+ نزدیک به زمین] = هیدب

مدح و اطراء

در خطبه ۹۱، امام علی(ع) چنین فرموده‌اند: «اعلم ان الراسخين في العلم ... فمدح الله تعالى اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم يحيطوا به علماً؛ بدان! کسانی که در علم دین استوارند ... خدا این اعتراف آنان را به ناتوانی در رسیدن بدانچه نمی‌دانند ستوده است. امام علی(ع) در جای دیگری در نامه‌اش به مالک اشتر نخعی می‌فرماید: «یاک والاعجاب بنفسک ... وجب الاطراء»؛ پرهیزید از خود پسندیدن... و ستایش را دوست داشتن.

علامه میرزا حبیب الله خویی بین این واژه تفاوت گذاشته و گفته است: اطراء عبارت است از بیش از حد مدح کردن و مبالغه در آن (۱۵۵/۱۴).

[+ جوارحی] × [+ قلبی] × [+ زبانی] × [+ مدح اغراق آمیز] = اطراء
 [- اغراق آمیز] × [+ زبانی] × [+ قلبی] × [+ جوارحی] = مدح

۳- نتیجه‌گیری

شکی نیست که جانمایی تدبر و فهم نهج البلاغه بر مبنای الفاظ است و هر تفسیری باید متکی بر شرح معانی همین الفاظ و روابط معنایی آن باشد. از این‌رو، نهج البلاغه برای کسانی قابل فهم و استناد است که با واژگان آن آشنایی داشته باشند و اساس استنباط را بر روابط معانی آن قرار دهند.

همان‌گونه که قبلاً اشاره گردید، لاینز بیان می‌دارد که ما تنها زمانی می‌توانیم دو لفظ را هم‌معنی مطلق بدانیم که سه شرط زیر برآورده شده باشند:

الف. تمامی معانی آن‌ها یکسان باشند.

ب. آن‌ها در تمامی بافت‌ها هم‌معنی باشند.

پ. آن‌ها به لحاظ معنایی معادل باشند؛ یعنی معنی یا معانی‌شان یکسان باشند، آن هم در تمامی ابعاد توصیفی و غیرتوصیفی معنی (لاینز، ۱۹۸۱: ۹۳).

بنابراین، بر اساس نظریه لاینز موسوم به نظریه پیوستار هم‌معنایی، که هم‌معنایی را مفهومی مدرج می‌داند و سلسله مراتبی بر آن قائل است، واژه‌ها نمی‌توانند به‌طور قطعی در بافت‌های مختلف جایگزین هم گردند. از این‌رو، وی هم‌معنایی را پدیده‌ای نادر در زبان می‌داند.

منظور از بار عاطفی نیز، تأثیر عاطفی و نوع بار معنایی است که واژه بر شنونده می‌گذارد. به عبارت دیگر، هم‌معنایی مطلق زمانی روی می‌دهد که معنای عاطفی و معنای شناختی دو واژه مشابه باشند (لاینز، ۱۹۸۱: ۴۴۸). به این منظور، پس از تحلیل مؤلفه‌های معنایی، هر دو واژه باید به لحاظ نظری تطابق یک به یک میان مؤلفه‌های معنایی آن‌ها برقرار باشد که با بررسی واژگان مترادف در نهج البلاغه در می‌یابیم که به‌طور قطعی تطابق یک به یک میان مؤلفه‌های معنایی آن‌ها برقرار نیست و دارای معنای شناختی و عاطفی یکسان

نیستند و این واژگان جایگاه یکسانی را روی دو محور هم‌نشینی (Synatgmatic) و جان‌شینی (paradigmatic) اشغال نمی‌کنند. با توجه به دلایل مطرح شده در بالا می‌توان به این نتیجه رسید که واژه‌های ظاهراً مترادف در نهج البلاغه نمی‌توانند به‌طور قطعی در بافت‌های مختلف به جای هم جایگزین گردند (substitution) و از این‌رو، دارای محیط‌های هم‌نشینی یکسانی نیستند و از سوی دیگر مطابقت کامل میان مؤلفه‌های معنایی دو واژه هم‌معنایی مطلق که موجب خواهد شد تا به لحاظ نظری این دو واژه در تقابل‌های یکسانی شرکت کنند و به‌ویژه متضادهای معنایی یکسانی داشته باشند، که در واژگان هم‌معنا در نهج البلاغه وجود ندارد و نتیجتاً هم‌معنایی مطلق در سطح واژگان نهج البلاغه وجود ندارد و هم‌معنایی موجود در میان واژگان، هم‌معنایی نسبی است. واژه‌های هم‌معنا تنها به‌طور ناقص می‌توانند در برخی بافت‌های ویژه‌ای با یکدیگر هم‌معنی شوند. بنابراین، دو واژه فقط در شرایط و هم‌نشینی‌های ویژه‌ای مترادف و هم‌معنا می‌شوند و باز در بافت‌های دیگر کلام، این هم‌معنایی را از دست می‌دهند. بنابراین، این هم‌معنایی نسبی است. تفاوت‌های موجود میان واژه‌های هم‌معنا، برخاسته از کاربردهای لهجه‌ای (ادبی، غیرادبی و غیره)، گونه‌ای (گفتاری، نوشتاری، رسمی، غیررسمی) است و به همین سبب، معنی‌شناسان معتقد به هم‌معنایی مطلق در میان واژه‌ها نیستند.

بنابراین، با توجه به نمونه‌های بیان شده، از آنجایی که تمامی معانی واژگان مذکور یکسان نیستند و در تمامی بافت‌ها هم‌معنا نمی‌باشند و همچنین معانی واژه‌ها در تمامی ابعاد توصیفی و غیرتوصیفی معنی، یکسان نمی‌باشند نتیجه می‌گیریم که واژگان هم‌معنا در نهج البلاغه از هم‌معنایی مطلق برخوردار نیستند و هم‌معنایی آن واژه‌ها نسبی است زیرا با استناد به گفتار لاینز تفاوت ظریفی میان معنی واژگانی آن‌ها وجود دارد و همین تفاوت باعث می‌شود که اختلافاتی در باهم‌آیی این واژه‌ها نسبت به هم پدید بیاید و در نتیجه، آن‌ها را باید هم‌معنی تقریبی یا نسبی به حساب آورد و نه هم‌معنی مطلق. بدون تردید، در اغلب موارد، اختلاف در باهم‌آیی را می‌توان بر حسب تفاوت‌های معنایی به خوبی توضیح داد (لاینز، ۱۹۸۱: ۹۴).

همچنین از رهگذر واژگان هم‌معنا به اعجاز کلام امیرالمومنین (ع) و فصاحت و بلاغت سخن ایشان پی می‌بریم و این امتیاز به کلام حضرت علی (ع) ارزش فراوان بخشیده است تا آنجا که درباره‌ی نهج البلاغه گفته‌اند: «فوق کلام المخلوق و دون کلام الخالق». امام علی (ع) واژگان کاملاً هم‌معنا را در کلام خود به کار نبرده، بلکه میان واژگان به ظاهر هم‌معنایی که در کلام امام علی (ع) بسیار زیاد به کار برده شده است، فرق‌های دقیق وجود دارد. این امر نشان‌دهنده‌ی این است که چگونه حضرت با درایت و خردمندی خاص خود الفاظ و واژه‌های کلام خویش را به‌گونه‌ای انتخاب کرده که با وجود این که به ظاهر هم‌معنا هستند؛ اما هر کدام معنای خاص داشته باشند به‌گونه‌ای که نمی‌توان واژه‌ای از کلام او را حذف کرد و هم‌معنای آن را جایگزین ساخت بلکه هر واژه‌ای در جای خود نیکوست.

منابع

- آذرتاش، آذرنوش (۱۳۸۹). فرهنگ معاصر عربی- فارسی، چاپ دوازدهم، تهران: نی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۳۶۳). *لسان العرب*، چاپ دوم، قم: ادب الحوزه.
- ابن فارس، احمد (۱۳۶۰). *معجم مقاییس اللغة*، تهران: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- اختیار، منصور (۱۳۴۸). *معنی‌شناسی*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۷۳). *زبان و تفکر*، تهران: نشر آگاه.
- بحرانی، ابن میثم (۱۳۷۵). *شرح نهج البلاغه*. چاپ اول، مشهد: آستان قدس رضوی.
- بلومفیلد، ل (۱۳۷۹). *زبان*، ترجمه علی محمد حق شناس، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- بیهقی، ظهیرالدین (۱۴۰۹). *معارج نهج البلاغه*، تحقیق و مقدمه از محمدتقی دانش پژوه.
- پالمر، فرانک (۱۹۹۴). *نگاهی تازه به معنی‌شناسی*، مترجم: کوروش صفوی، تهران: نشر مرکز.
- جعفری، محمد تقی (۱۳۵۸). *شرح و ترجمه نهج البلاغه*. تهران: دفتر نشر.
- جوهری، ابوالنصر اسماعیل (۲۰۰۹). *معجم الصحاح*. القاهرة: دارالحدیث.
- دشتی، محمد (۱۳۷۹). *ترجمه نهج البلاغه*، قم: مشرقین.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳). *لغت نامه*، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- راسخ مهند، محمد (۱۳۸۹). *درآمدی بر زیان‌شناسی شناختی*، تهران: انتشارات سمت.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد (۱۴۱۲). *معجم مفردات الالفاظ القرآن*، قم: المکتبه المرتضویه.
- رضی، محمد بن حسین (بی تا). *نهج البلاغه*. قم: مؤسسه دارالهجره.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۲). *بیان و معانی*، تهران: انتشارات فردوس.
- شهیدی، سید جعفر (۱۳۷۳). *ترجمه نهج البلاغه*، تهران: علمی و فرهنگی.
- شیروانی، علی (۱۳۹۰). *ترجمه نهج البلاغه*، مترجم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری، قم: دفتر نشر معارف.
- صفوی، کورش (۱۳۶۰). *درآمدی بر زیان‌شناسی*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- صفوی، کورش (۱۳۹۰). *درآمدی بر معنی‌شناسی*، تهران: سوره مهر.
- عبد التواب، رمضان (۱۳۶۷). *مباحثی در فقه اللغة و زبان‌شناسی عربی*، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- عسکری، ابوهلال (۱۳۶۹). *معجم الفروق اللغویه*، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- فقیه‌ی، علی اصغر (۱۳۸۱). *ترجمه نهج البلاغه*، تهران: مشرقین.
- فیض الاسلام، سید علی نقی (۱۳۳۱). *شرح و ترجمه نهج البلاغه*. تهران: برنا.
- قطب راوندی، سعید ابن هبه الله (۱۴۰۹). *منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه*. قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی.
- کیدری بیهقی، قطب الدین (۱۴۱۶). *حدایق الحقایق فی شرح نهج البلاغه*. تحقیق از عزیزالله عطاردی خبوشانی.
- لاینز، جان (۱۳۹۱). *درآمدی بر معنی‌شناسی زبان*، ترجمه کورش صفوی، تهران: انتشارات علمی.
- معین، محمد (۱۳۸۸). *فرهنگ فارسی*، تهران: امیرکبیر.
- مغنیه، محمد جواد (۱۹۷۸). *فی ظلال نهج البلاغه*. بیروت: دارالعلم للملایین.

- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۷). *پیام امیرالمومنین (ع)*. تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیه.
- موسوی، عباس (۱۳۷۶). *شرح نهج البلاغه*. بیروت: دارالرسول الاکرم (ص) و دارالمحجّه البيضاء.
- هاشمی خویی، حبیب‌الله (۱۳۵۸). *منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه*. تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیه.
- Bates, E. (1976). *Language and context: the Acquisition of pragmatics*. New York: Academic Press.
- Bierwisch, M. (1970). *Semantics New Horizons in Linguistics*. Harmondsworth Penguin.
- Carnap, R. (1942). *Introduction to Semantics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Chierchia, G. and S. Mc Connel-Ginet. (1990). *Meaning and Grammar: an Introduction to Semantics*. Cambridge: MA Press.
- Crystal, D. (1992). *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*. England: Blackwell.
- Davis, Steven & Gillon S. Brendan (2004). *Semantics*. Oxford: Oxford University Press.
- Lakoff, G. (1971). *On generative semantics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Leech, G. (1987). *Semantics the study of meaning*. England: Penguin Books.
- Lyons, John (1995). *Introduction to theoretical linguistics*. Vol 1, Cambridge: Cambridge University Press.
- Lyons, John. (1979). *Semantics*. Vol 2. Cambridge: Cambridge University Press.
- Palmer, F.R. (1981). *Semantics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Saeed, John I. (1997). *Semantics*. Oxford: Blackwell publishing.
- Ullman, S. (1962). *Semantics: An Introduction to the study of Meaning*. Oxford: Basil Blackwell.